

تأملی بر دیالکتیک افول گرایی و بازسازی هژمونی آمریکا

محمدامین حضرتی رازلیقی* | مهدی جاودانی مقدم**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

چکیده

هژمونی، مهم‌ترین کلیدواژه معرف قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل از زمان پایان جنگ سرد تاکنون بوده است. در این میان، افول‌گرایان به‌عنوان منتقدین تداوم قدرت هژمونیک آمریکا در سیاست جهانی، با تأکید بر مسائلی نظیر تضعیف مؤلفه‌ها و شاخص‌های مقوم هژمونی آمریکا، منطق افول و صعود قدرت‌های بزرگ و دیگر مشکلات بنیادین اقتصادی و اجتماعی داخلی این کشور معتقدند که آمریکا هم‌اکنون دوره سرازیری ابرقدرتی در جهان را طی می‌کند و باید از دوره پسا هژمون سخن گفت. از سوی دیگر، طرفداران بازسازی، با تکیه بر اختلاف فاحش قدرت اقتصادی، نظامی و فناوریانه آمریکا با سایر قدرت‌های بزرگ، توانمندی ویژه آمریکا در احیای قدرت خویش و تجربه چرخه‌های افول و بازسازی در تاریخ هژمونی آمریکا، شرایط کنونی را صرفاً نشانگر دوره گذار و تداوم عصر آمریکایی در نظام بین‌الملل می‌دانند. این مقاله می‌کوشد با تمرکز بر این سؤال که تضعیف شاخص‌های قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آمریکا، چه چشم‌اندازی را از افول یا تجدید حیات مؤلفه‌های قدرت این کشور نشان می‌دهد، به بررسی استدلال‌های دو دیدگاه مذکور بپردازد. فرضیه این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته، نشان می‌دهد برخلاف تجربه چرخه‌های افول و بازسازی در تاریخ هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل و دیدگاه اندیشمندی نظیر هانتینگتون، آمریکا فاقد توان بازسازی هژمونی خود بوده و وارد افول غیرقابل بازگشت شده است.

کلیدواژه‌ها: افول؛ بازسازی؛ هژمون؛ ایالات متحده آمریکا.

* نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران
Hazrati.mhr@gmail.com

** استادیار، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده معارف و علوم انسانی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران
Javdani@isu.ac.ir

مقدمه

آمریکا پس از جنگ دوم جهانی و با ویرانی اروپا، به قدرت هژمون در نظام بین‌الملل تبدیل شد. این کشور توانست در عرصه سیاسی با پایه‌گذاری سازمان ملل و در حوزه اقتصادی با نظام برتون وودز، پشتوانه لازم برای تثبیت قدرت هژمونیک خود را فراهم کند. با این حال، از اوایل دهه ۷۰ میلادی، با وقوع برخی رخداد‌های بین‌المللی همچون ناکامی در جنگ ویتنام و آسیب‌پذیری در برابر تحریم نفتی سال ۱۹۷۳، قدرت آمریکا در عرصه‌های گوناگون توسط رقبای بین‌المللی به چالش کشیده شده است. این مهم، از آن زمان تاکنون، تحلیل‌گران را به واکاوی ریشه‌ها و آینده پیش روی قدرت هژمونیک واشنگتن واداشته است. دائم یا موقت پنداشتن نقاط ضعف نسبی آمریکا، محققان را در دو رویکرد «افول»^۱ یا «بازسازی»^۲ نسبت به این پدیده جای داده است. افول‌باوران با تمرکز بر عناصر سازنده قدرت هژمونیک آمریکا و مقایسه آن نسبت به سایر رقبای آمریکا، از پایان دوره صلح آمریکایی^۳ در نظام بین‌الملل و ورود به عصر پسا‌آمریکایی^۴ سخن گفته‌اند (زکریا، ۲۰۰۸: ۵-۱). هرچند که میان آنان در مورد چگونگی و زمان افول و کم و کیف آن، اختلاف نظر وجود دارد اما همگی بر قطعیت این پدیده و تدریجی بودن آن با عباراتی نظیر افول موریانه‌وار^۵ تأکید دارند (لاینه، ۲۰۱۲: ۲۱۳-۲۰۳). از جانب دیگر، بازسازی‌گرایان با پذیرش کاهش قدرت هژمونیک آمریکا در برخی حوزه‌ها، آن را پدیده‌ای موقتی و محدود می‌دانند و با اشاره به برخی اشتباهات موجود در استدلال‌های افول‌باوران، بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد قدرت آمریکا در بازسازی قدرت هژمونیک خویش تأکید می‌کنند، چنان‌که هانتینگتون در این زمینه به پنج موج تاریخی افول و بازسازی هژمونی در تاریخ آمریکا تا ابتدای دهه ۱۹۹۰ اشاره می‌کند (هانتینگتون، ۱۹۸۹: ۹۶-۷۶).

در این میان، با توجه به اینکه از یک سو مسلماً غفلت از انگاره افول و تضعیف نسبی قدرت آمریکا در قرن ۲۱ و یا اغراق و بزرگنمایی غیرعلمی و ژورنالیستی آن موجب تحلیل غیر واقع‌بینانه از ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل خواهد شد و از سوی دیگر، نادیده‌انگاری واقعیت‌های موجود در مورد تضعیف شاخصه‌های قدرت آمریکا، شناخت اهداف آتی سیاست خارجی این کشور را با مشکل مواجه می‌سازد، نوشتار حاضر درصدد تبیین نظری آرای این دو دیدگاه است. در این راستا،

1 Decline

2 Renewal

3 Pax Americana

4 Post American age

5 Termite decline

مقاله جاری با تمرکز بر این سؤال که تضعیف شاخصه‌های قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آمریکا، چه چشم‌اندازی از افول یا تجدید حیات مؤلفه‌های قدرت این کشور را نشان می‌دهد، به اصول و باورهای دو رویکرد افول و بازسازی در باب افول آمریکا می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

منابع مرتبط با کاهش توان هژمونیک آمریکا با وجود اختلاف نظر پیرامون سرنوشت تضعیف قدرت آمریکا، در دو دسته کلی جای می‌گیرند:

۱- منابعی که قائل به افول هژمونی آمریکا هستند: منابع فارسی و لاتین موجود در این حوزه از غنای مناسبی برخوردار هستند. این اسناد با برشمردن مصادیق کاهش قدرت سخت و نرم آمریکا، بر افول غیرقابل بازگشت آن تأکید دارند. جدول زیر به مهم‌ترین منابع موجود در این زمینه اشاره کرده است.

جدول ۱. منابع مربوط به رویکرد افول‌باوری

ردیف	نام اثر	نگارندگان	معرفی اجمالی
۱	افول قدرت نرم آمریکا؛ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها	علی آدمی سیده مهدیه قریشی	بررسی ریشه‌ها، شاخصه‌ها و پیامدهای افول قدرت نرم آمریکا
۲	افول هژمونی آمریکا و چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران	یونس خداپرست امراالله اندرزیان	تحلیل گفتمانی افول هژمونی آمریکا در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی
۳	افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری	مهدی آهوویی دیاکو حسینی	بررسی ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل در دوران پسا افول و ارائه اقدامات پیشنهادی و دستورات سیاست‌گذاری برای ج.ا.ا. در این مسیر
۴	The Rise and Fall of the Great Powers	پائول کندی	بررسی روند تاریخی ظهور و سقوط دولت‌های هژمون و آینده هژمونی آمریکا

۱۲۲ / نشریه تخصصی مطالعات راهبردی آمریکا			
سال ۱، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰			
ردیف	نام اثر	نگارندگان	معرفی اجمالی
۵	The Post-American World	فرید زکریا	بررسی چالش‌ها و بحران‌های درونی و بیرونی آمریکا و علل رشد رقباتی جهانی ایالات متحده به‌ویژه در دو دهه اخیر

۲- منابعی که قائل به بازسازی هژمونی آمریکا هستند: آثار موجود در این زمینه، اغلب به زبان لاتین نگاشته شده و فاقد عمق نظری در مطالعات بومی هستند. نویسندگان این اسناد با اعتقاد به گذرا بودن روند افول شاخص‌های قدرت آمریکا و با استناد به شواهد تاریخی چرخه‌های افول در حیات قدرت هژمونیک آمریکا، قائل به توان ایالات متحده در احیای قدرت هژمونیک خود در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند. جدول زیر به مهم‌ترین منابع موجود در این زمینه اشاره کرده است.

جدول ۲. منابع اصلی مربوط به رویکرد بازسازی

ردیف	نام اثر	نگارندگان	معرفی اجمالی
۱	The United States: Decline or renewal?	ساموئل هانتینگتون	بررسی موج‌های افول‌باوری و پیش‌بینی تجدیدحیات هژمونی آمریکا در رقابت با سایر کانون‌های قدرت در نظام بین‌الملل
۲	The End of History and the Last Man	فرانسیس فوکویاما	نگاه تکاملی به تاریخ و پیش‌بینی غلبه ایدئولوژی لیبرال به رهبری آمریکا بر سایر ایدئولوژی‌ها و تداوم تسلط آن بر نظام جهانی در تمامی ابعاد
۳	The Future of American Power: Dominance and Decline in Perspective	جوزف نای	پیش‌بینی تداوم هژمونی و برتری ایالات متحده نسبت به دیگر ابرقدرت‌ها به رغم کاهش قدرت نسبی این کشور در مقایسه با سه دهه اخیر

نویسندگان در این آثار سعی در پیش‌بینی روند نوسازی قدرت آمریکا داشته‌اند، اما پاسخ آن‌ها عمدتاً واکنشی به استدلال‌های افول‌باوران بوده است. بدین منظور مقاله حاضر تلاش دارد تا در یک فضای مناظره افول‌گرایی - بازسازی، استدلال‌های هر کدام از طرفین را ارائه دهد.

مبانی مفهومی و نظری

به منظور شناخت دقیق موضوع، باید منظور از مفاهیم کلیدی در این نوشتار برای خواننده روشن گردد که این کار با تعریف واژگان زیر صورت می‌گیرد:

۱- ترمینولوژی (واژه‌شناسی)

۱-۱- هژمونی^۱:

هژمونی واژه‌ای یونانی است که در دوران مدرن برای نخستین بار توسط رابرت کوهن به منظور تشریح نقش آمریکا در نظام جهانی وارد ادبیات روابط بین‌الملل شد و به معنای سلطه و رهبری یک کشور در نظام بین‌الملل است. مکاتب نظری روابط بین‌الملل تعریف متفاوتی از هژمونی داشته‌اند. در رویکرد سنتی که مبتنی بر قدرت سخت است، بهره‌مندی از زور و اجبار، کنترل ساختار نظام بین‌الملل و توان جهت‌دهی به رفتار واحدها مساوی با قدرت هژمونیک بود و دولت هژمون بزرگ‌ترین قدرت جهان با برتری نظامی و اقتصادی تعریف می‌شود. آنتونیو گرامشی مارکسیست، هژمونی را در سطح داخلی «سلطه» طبقه حاکم و کسب رضایت سایر نیروهای اجتماعی و در سطح بین‌المللی برهم زدن نظم موجود و کسب برتری اقتصادی جهت کسب رهبری سیاسی و اجتماعی در نظام بین‌الملل تعریف می‌کند (گرامشی، ۱۹۹۹: ۲۰). ایکنبری هم با تأکید بر مؤلفه رضایت، هژمونی را در توان ابرقدرت برای ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی مطلوب با استفاده از نهادها و قواعد مشروع بین‌المللی می‌داند که تعریف مختار مقاله جاری است (اشمیت، ۲۰۱۹: ۳).

۱-۲- افول:

رابرت گیلپین در نظریه ثبات هژمونیک، افول را کاهش نسبی قدرت هژمون می‌داند که با تضعیف نهادها و هنجارهای بین‌المللی مطلوب ابرقدرت همراه است. بر اساس نظریات «جانشینی هژمونیک» هم افول هژمون علاوه بر تضعیف نسبی قدرت هژمون، محصول افزایش قدرت رقبا است

که توان رهبری نظام بین‌الملل را دارند (کلارک، ۲۰۱۱: ۲۰). در پژوهش حاضر هم مراد از افول، کاهش نسبی توان ابرقدرت برای رهبری نظام بین‌الملل است که در آینده کوتاه‌مدت، از توان بازگرداندن هژمونی مطلق خویش و بسط یک‌جانبه رژیم‌های بین‌المللی برخوردار نیست.

۳-۱- بازسازی:

این مفهوم با واژگانی چون «اصلاح»، «جبران» و «نوسازی» مترادف است. مراد از بازسازی در این نوشتار آن است که کاهش قدرت آمریکا، پدیده‌ای موقت است و به سبب برتری نسبت به رقبای همچنان عوامل سخت‌افزاری و نرم‌افزاری لازم برای حفظ موقعیت هژمونیک خود را داراست.

۲- مبانی نظری

صعود و افول ابرقدرت‌ها پدیده‌ای رایج در تاریخ سیاست بین‌الملل بوده است. توسعید با تشریح مناسبات سیاسی دولت-شهرهای یونان باستان در کتاب *جنگ‌های پلوپونزی*، به ویژگی‌های هژمونی آتن اشاره کرده است. در نظام دولت-ملت محور معاصر پس از معاهده وستفاليا هم گرچه حاکمیت، استقلال و برابری دولت‌ها به رسمیت شناخته شده ولی توان داخلی و نقش‌آفرینی بیرونی آن‌ها از یکدیگر متفاوت است. به‌منظور بحث از افول هژمونی آمریکا، لازم است پس از عناصر قدرت هژمونیک، به تشریح نظریه صعود و افول قدرت‌های بزرگ پردازیم تا بتوان افول نسبی قدرت این کشور را در چارچوب فوق تبیین کرد.

۲-۱- عناصر قدرت هژمونیک

اندیشمندان تاکنون عوامل گوناگونی را در پیدایش یا تثبیت هژمونی یک قدرت برتر نام برده‌اند. امروزه توان نظامی گرچه می‌تواند قدرت چانه‌زنی کشورها در نظام بین‌الملل را افزایش دهد و از خطرهای بالقوه بکاهد ولی شرط لازم و نه کافی برای تبدیل شدن به قدرت هژمون است. قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای رسیدن به توان هژمونیک باید دارای برخی ویژگی‌ها در عرصه داخلی و بیرونی باشند. سه مؤلفه سخت و نرم که یک کشور را متصف به قدرت برتر در نظام بین‌الملل می‌کند، عبارت‌اند از:

الف) برتری نسبی قدرت هژمون: نخستین ویژگی هژمون، داشتن مزیت و برتری نسبت به سایر کشورها در عرصه‌های اقتصادی، هزینه‌های نظامی، قدرت سیاسی، نفوذ ایدئولوژیک، اجتماعی و فرهنگی است؛ بنابراین، دولت هژمون در کلیه عناصر قدرت ملی اعم از سخت یا نرم دارای برتری

است و قادر است تا برتری خود را دو سطح درونی و بیرونی اعمال کند. میزان فاصله هژمون با سایر کشورها به اندازه‌ای است که آن را قادر به تغییر توازن قوای جهانی، جهت‌دهی به تحولات بین‌المللی و ایجاد نظم نوین جهانی در راستای منافع ملی خود می‌سازد و هزینه-فایده^۱ رفتار سایر کشورها در نظام بین‌الملل را با اتکا به قدرت خویش تعیین می‌کند (اشمیت، ۲).

ب) پذیرش بین‌المللی قدرت هژمون: در نگاه لیبرال، برتری هژمون بیش از آن که مبتنی بر سلطه و اجبار و قدرت فیزیکی باشد، بر رضایت و اقناع فراملی، متکی است. به همین جهت، «شناسایی اجتماعی»^۲ یکی از ویژگی‌های هژمون است که نقش‌ها، کارکردها و وظایف متناسب با جایگاه رهبری در نظام بین‌الملل را برای آن کشور ایجاد می‌کند. «صنعت فرهنگ»^۳ ابزاری در دستان قدرت برتر به منظور اشاعه ایدئولوژی مطلوب خود در نظام بین‌الملل است که مشروعیت بهره‌برداری از قدرت سخت را هم برای آن کشور فراهم می‌کند. از سوی دیگر، دولت هژمون با استفاده از قدرت «نهادسازی» خود اقدام به وضع رژیم‌ها و قواعد رفتاری می‌کند و زمین بازی را برای کنشگران بین‌المللی می‌چیند. در رویکرد مارکسیستی گرامشی نیز هژمونی بر ابزار فرهنگی و ایدئولوژیک متمرکز است که به واسطه آن، گروه حاکم سلطه خود را با تضمین رضایت خودجوش گروه‌های تابع، حفظ می‌کند (گرامشی، ۱۴۵).

به عبارت دیگر، دولت هژمون از طریق تأثیرگذاری بر نظام باورهای سایر بازیگران، رفتار آنان را دگرگون و کنشگران عرصه بین‌الملل را مطیع نظم مطلوب خویش می‌سازد (دوتکویز و دیگران، ۲۰۲۰: ۳۵). این جنبه، همان وجه دوم قدرت است که جوزف نای اصطلاح «قدرت نرم» را بر آن اطلاق می‌کند؛ بنابراین، هژمون برای اعمال قدرت، نیازمند پذیرش استیلای خود از سوی دیگران بدون مقاومت است و می‌توان رضایت اکثریت را از شروط عمده پیدایش هژمونی و قبول جهان‌بینی آن در سطح فراملی دانست.

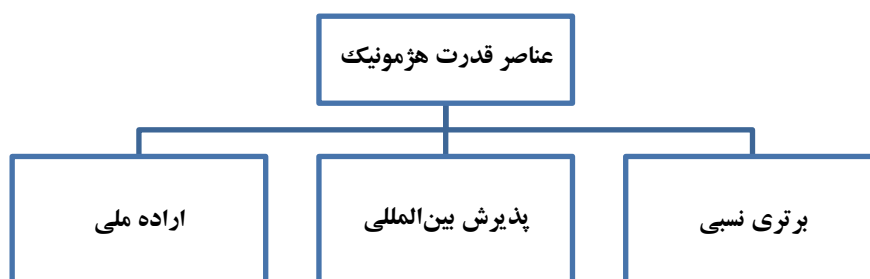
ج) اراده ملی هژمون: دولت هژمون برای ایفای نقش هژمونیک باید علاوه بر داشتن قدرت ملی و اعمال آن در سطح بین‌المللی، از اجماع داخلی برای کنشگری فراتر از مرزهای خود نیز برخوردار باشد. قدرت هژمون برای اداره نظام جهانی نیازمند پشتیبانی عمومی در داخل است. در واقع، قدرت هژمون باید منابع اقتصادی و انسانی لازم را از محیط داخلی به صحنه بین‌المللی منتقل نماید و این مسئله به توجیه افکار عمومی و محافل تأثیرگذار و وجود توان مازاد قابل انتقال نیاز دارد (کرمی، ۱۳۸۵: ۷).

1 Cost-benefit

2 Social recognition

3 Culture industry

وقتی که هژمون، اجماع داخلی خود را از دست می‌دهد، بازتابش به سرعت در سیستم بین‌المللی احساس می‌شود. لذا سیاست‌های داخلی هژمون تا حد زیادی سیاست خارجی و وجهه بین‌المللی آن را تعیین می‌کند (کولایی و نیک‌نام، ۱۳۹۳: ۱۶۴).



شکل ۱. عناصر هژمونی ابرقدرت

کنشگری بیرونی کشورها در طول تاریخ و تبدیل شدن آن‌ها به قدرت هژمون همواره مبتنی بر سه عامل فوق بوده است. تکرار این روند، افزایش یا کاهش توان ابرقدرت‌ها در دوران حاکمیت امپراتوری‌ها و پس از آن در دوره حاکمیت نظم و ستفالیایی بر نظام بین‌الملل، سبب شده است تا اندیشمندان روابط بین‌الملل الگوی عامی را در این راستا تدوین کرده و آن را در قالب روند «صعود و افول قدرت‌های بزرگ» تشریح کنند. در این زمینه تاکنون اندیشمندان زیادی همچون کنت والتز، جان مرشایمر، رابرت گیلپین و آنتونیو گرامشی به نظریه‌پردازی در باب هژمونی، ویژگی‌های آن و سیر صعود و نزول قدرت هژمون پرداخته‌اند.

یکی از مشهورترین نظریات در این باره، نظریه «چرخه بلندمدت رهبری جهانی»^۱ جورج مدلسکی است که با استناد به وجود هژمون در دوره‌های تاریخی گوناگون بنا گردیده و نظم تک‌قطبی را باثبات‌ترین نوع ساختار توزیع قوا می‌داند. در نظریه مدلسکی که از بهترین چارچوب‌های نظری جهت تحلیل ساختارهای ژئوپلیتیک در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود، رابطه چرخه‌های جنگ، هژمونی اقتصادی و در نهایت رهبری و سلطه ابرقدرت در نظام بین‌الملل به خوبی تبیین شده است. وی در نظریه خویش افول یک هژمون و ظهور هژمون دیگر را پس از یک جهان فراگیر جهانی پیش می‌کند که بر اساس تجربه‌های تاریخی از قرن پانزدهم، ۷۰ تا ۱۰۰ سال به طول می‌انجامد و در پایان چرخه،

1 Long-cycle theory of world leadership

- دولت هژمون، سلطه نظامی و اقتصادی خود را بر نظام بین‌الملل از دست می‌دهد. مدلسکی در نظریه توصیفی خود چهار مرحله را برای افزایش و افول قدرت دولت‌های هژمون ترسیم می‌کند:
۱. مرحله جنگ جهانی: در این مرحله، یک کشور پس از جنگ جهانی و فراگیر به‌عنوان نیروی مسلط جهانی ظاهر می‌شود و با استفاده از توان نظامی خود به‌ویژه نیروی دریایی (در گذشته) و نیروی هوایی جایگاه خود را در نظام بین‌الملل حفظ می‌کند. مدلسکی جنگ‌های جهانی را منازعاتی می‌داند که ماهیت نظام سیاسی حاکم بر جهان را مشخص می‌کند.
 ۲. مرحله قدرت جهانی: در این مرحله آن کشور به علت عدم توان پرداخت هزینه‌های هژمونی متناسب با جایگاه خود، دچار افول شده و به نوعی از آن «مشروعیت‌زدایی»^۱ صورت می‌گیرد.
 ۳. مرحله سلب مشروعیت: در این مرحله رقبای دولت هژمون، قدرت آن را که رو به افول است، به چالش می‌کشند. بدین ترتیب، منازعات دوجانبه و چندجانبه افزایش می‌یابد.
 ۴. مرحله تمرکز زدایی: در این مرحله، با جنگ جهانی ابرقدرت‌ها، چرخه جدیدی از هژمونی به وجود می‌آید و با جایگزین شدن دولت هژمون، این چرخه مجدداً تکرار می‌شود (مانسباخ، ۲۰۰۸: ۲۸۷-۲۸۸ و مدلسکی، ۱۹۷۸: ۲۲۴-۲۲۲).

مدلسکی در نظریه «چرخه بلندمدت رهبری جهانی» معتقد است وقوع جنگ‌های جهانی و متعاقب آن قدرت‌گیری هژمون هم‌زمان با نوآوری و اکتشاف بوده است. هم‌زمانی انقلاب صنعتی و هژمونی انگلستان صحت مدعای مذکور را تأیید می‌کند. از نگاه ایشان، قدرت دریایی، حضور در اقیانوس‌ها و تسلط بر شاهراه‌های دریایی وجه اشتراک دولت‌های هژمون از سال ۱۴۹۴ تا قرن بیستم به حساب می‌آید (تامپسون و مدلسکی، ۱۹۹۴: ۲۱۰ و ۲۱۷). هژمونی پرتغال در قرن پانزدهم، هلند در قرن شانزدهم، بریتانیا در قرون هفدهم و هیجدهم و آمریکا در قرن نوزدهم وابسته به توان نظامی این کشورها در دریا بوده است و نوآوری نظامی یک دولت رقیب، رهبری جهانی هژمونی حاکم را به چالش کشیده و ساختار جدیدی را در نظم بین‌الملل پدید آورده است (مدلسکی، ۱)؛ بنابراین، تضعیف قدرت نظامی افول هژمونی آن ابرقدرت و در نهایت تغییر توازن قوا در ساختار نظام بین‌الملل و ایجاد نظم نوین و چرخه جدید در رهبری جهانی را به دنبال دارد (مدلسکی، ۲۰۱۲: ۲).

1 Delegitimation

۳- تاریخچه شکل‌گیری هژمونی در نظام بین‌الملل

مفهوم قدرت دارای ماهیتی نسبی است و ابعاد قدرت ملی یک کشور در تناسب با سایر دولت‌ها موردسنجش قرار می‌گیرد. از دیدگاه رئالیست‌ها، به‌طور طبیعی، از آنجا که سیاست، عرصه رقابت است و دولت‌ها در تلاش برای کسب، افزایش، حفظ و تقویت قدرت خویش در کلیه سطوح سخت و نرم هستند و دیگر دولت‌ها هم در تلاش برای کسب، افزایش، حفظ و نمایش قدرت خود هستند (ارگانسکی، ۱۳۵۵: ۳۲۹ به نقل از کرمی، ۱۳)، تغییر ساختار توزیع قوا و افزایش یا کاهش قدرت آن‌ها، امری محتمل و ممکن به حساب می‌آید. در این مسیر، افول قدرت هژمون صرفاً متأثر از عوامل درونی خود نیست بلکه توان فناورانه، قدرت اقتصادی و مزیت‌های بالقوه دولت‌های رقیب موجب شده است تا قدرت دولت هژمون به نسبت کشورهای رقیب خویش دچار ضعف شده و از جایگاه پیشین خود فاصله بگیرد.

چرخه صعود و افول قدرت‌های بزرگ در تاریخ روابط بین‌الملل موردتوجه متفکران بوده است. اندیشمندان اغلب به هژمونی سه ابرقدرت هلند، بریتانیا و آمریکا از قرن شانزدهم تاکنون اشاره می‌کنند که هر یک به‌طور میانگین بین ۲۵ تا ۵۰ درصد از قدرت هژمونیک در نظام بین‌الملل برخوردار بودند. نکته حائز اهمیت آن است که کشور چین چون پرغال که از اوایل تا اواسط قرن شانزدهم دارای قدرت برتری نظامی و استعماری بود، به‌عنوان دولت هژمون شناخته نمی‌شود چراکه در آن دوران شاهد حاکمیت نظام‌های منطقه‌ای و فقدان تمرکز قدرت در عرصه جهانی هستیم که امکان نفوذ فراسرزمینی در نقاط گوناگون را برای آن کشور نفی می‌کرد. برخی کارشناسان نظیر پل کندی، چرخه‌های تغییر هژمون را از ویژگی‌های بنیادین تاریخ مدرن نظام بین‌الملل و نظم معاصر جهانی می‌دانند (کندی، ۱۹۸۹: xvi-xix). دوره هژمونی هلند در اواسط قرن هفده (۱۶۷۲-۱۶۲۰)، بریتانیا در اواسط قرن نوزده (۱۸۷۳-۱۸۱۵) همراه با انقلاب صنعتی و نیروی دریایی و در نهایت، آمریکا در اواسط قرن بیستم (۱۹۶۷-۱۹۴۵) همراه با جهانی‌شدن و انقلاب فناوری و احتمالاً چین در قرن بیستم و یکم مهم‌ترین دوره‌های گذار هژمونیک هستند (دوتکویز و دیگران، ۷). برخی شباهت‌ها را در آغاز هر سه دوره می‌توان یافت. همه آن‌ها با وقوع جنگی فراگیر آغاز شده‌اند که آخرین نمونه آن روی کار آمدن هژمونی آمریکا پس از دو جنگ جهانی قرن بیستم است. همچنین، هر سه قدرت با اتکا به برتری نظامی به‌ویژه نیروی دریایی (بیشتر در گذشته) و هوایی خود به هژمون تبدیل شده‌اند؛ چراکه با این ابزار، امکان تعریف و حفاظت از نظم مطلوب آن کشور پدید می‌آید. علاوه بر آن، این کشورها

همگی در مقایسه با رقبای خود دارای برتری بلامنازع بوده‌اند که در یک دوره زمانی میان‌مدت مانند حداقل بیست سال تداوم داشته باشد. مطامع استعماری جهت تأمین مواد خام موردنیاز برای توسعه اقتصادی خود و نوآوری در عرصه فناوری مثل ساخت بمب اتمی از دیگر ویژگی‌های دوره پیدایش هژمونی در طول تاریخ بوده‌اند که حکایت از تکرار روند صعود و افول هژمون در دوران پیش و پس‌اوستفالیایی دارد (کون، ۲۰۱۱: ۵۹۹-۵۹۸).

با توجه به روند فوق‌جایگزینی ابرقدرت‌ها از سال ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۵، دانشمندان به این باور رسیده‌اند که توان هژمونیک یک کشور پایدار نخواهد ماند و متأثر از عوامل درونی و بیرونی طی فرآیندی نسبتاً طولانی دچار افول شده و جای خود را به قدرت رقیب خواهد داد. افول قدرت پرتغال در اواسط قرن شانزدهم و ظهور آمریکا پس از جنگ دوم جهانی حکایت از جاودانه نبودن هژمونی دارد.

ایالات متحده پس از جنگ دوم جهانی که با ویرانی اروپا همراه بود، توانست آلمان را در سال ۱۹۴۵ به لحاظ سیاسی و اقتصادی مغلوب و با اتکا به توان نظامی و اتمی خویش، بسط ایدئولوژی لیبرال و ایجاد نظم اقتصادی جدید در قالب نظام برتون وودز به قدرت هژمون تبدیل شود. با این حال، شکست آمریکا در جنگ ویتنام در اواسط دهه هفتاد میلادی نقطه عطفی در آغاز روند افول قدرت این کشور بود. با این حال برتری آمریکا پس از پایان جنگ سرد به شدت فزونی گرفت و به اندازه‌ای فراگیر شد که به تعبیر فرید زکریا، جهان از دوران امپراتوری روم تا کنون به خود ندیده بود. حذف بلوک شرق، جهان را به غرب محدود و ضعف دولت‌های اروپایی تنها گزینه ممکن را وابستگی به آمریکا قرار می‌داد (زکریا، ۲۰۱۹: ۱۶-۱۰).

بحران‌های اقتصادی اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن جدید، حادثه ۱۱ سپتامبر و یک‌جانبه‌گرایی در حمله به عراق بر افول دیگر عناصر قدرت ملی آمریکا هم‌کار ساز شد. اکنون ما شاهد فروپاشی نظام مالی برتون وودز، تضعیف مزیت‌های اقتصادی نسبی، بی‌اعتباری لیبرالیسم و تصویرسازی نامطمئن از آن در نظام بین‌الملل هستیم که با تضعیف توان آمریکا در مدیریت جهان ذهنی و عینی در ابعاد هنجاری و ساختاری و کاهش قدرت مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های فراملی و نیاز به کسب مشروعیت جمعی توسط این کشور همراه بوده است. تضعیف شاخص‌های قدرت آمریکا در قرن جاری هم ادامه یافته است و حضور احتمالی رقبای جهانی آمریکا به‌ویژه چین در رأس نظام بین‌الملل به بحثی دائمی در مباحثات بدل شده است؛ بنابراین، با رشد متغیر قدرت میان کشورهای مختلف سیستم، توزیع اساسی قدرت ضرورت پیدا می‌کند و این امر موجب عدم تعادل و تغییر ساختار توزیع

قدرت میان کشورهای عضو سیستم خواهد شد (قلی‌زاده و شفيعی، ۱۳۹۱: ۱۴۰). با این حال، نگاه واحدی در باب تضعیف نسبی شاخص‌های قدرت آمریکا وجود ندارد. دو رویکرد افول‌گرایی و بازسازی قائل به دو دیدگاه متفاوت در این عرصه هستند که در ادامه با بررسی آن‌ها، به استدلال‌های هر کدام اشاره می‌شود.

۴- رویکرد افول‌باوری

رویکرد افول‌باوری ریشه در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل اواسط دهه ۱۹۸۰ دارد که متأثر از کسری تجاری و بودجه‌ای آمریکا، فروپاشی برتون وودز، افزایش توان رقباتی اقتصادهای اروپا و شرق آسیا در رأس آن‌ها آلمان و ژاپن پدید آمد (کولی و نکسون، ۲۰۲۰: ۱۵۶-۱۴۳). بر اساس این نگاه، تضعیف شاخص‌های قدرت آمریکا همچون فروپاشی برتون وودز و دیگر تحولات پس از جنگ ویتنام هم‌زمان با بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری و ادامه این روند در قرن ۲۱ با بحران مالی سال ۲۰۰۸ بیانگر حرکت به سوی جهان چندقطبی یا در نظر برخی، بی‌قطبی است که آسیا و آمریکای لاتین از کنشگران فعال آن خواهند بود. بر این مبنا، قدرت هژمونی ایالات متحده در تمامی عرصه‌ها دچار ضعف نسبی شده است و با جهش اقتصادی دولت‌های رقیب و ارتقای شاخص‌های اجتماعی در آن کشورها، آمریکا در آینده نه ابرقدرت بلکه به یکی از قدرت‌های بزرگ در جهانی متکثر تبدیل خواهد شد. رواج برخی اصطلاحات همچون سیستم انتشار قدرت^۱، تغییر قدرت^۲، جهان پسا‌آمریکایی^۳،

۱ Transition of power؛ جان ایکنبری در مقاله «آینده نظم جهانی لیبرال» تغییر کیفیت توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را تشریح می‌کند. از دیدگاه وی، جهان در حال گذار از نظم تک‌قطبی پس از جنگ سرد است و قدرت‌های رقیب آمریکا به ویژه چین در حال به چالش کشیدن هژمونی این کشور هستند؛ به گونه‌ای که نظم جهانی شرقی جایگزین نظم جهانی غربی شده است.

۲ Change of power؛ رابرت کاکس در کتاب قدرت تولید و نظم جهانی: نقش نیروهای اجتماعی در ساختن تاریخ به بحث از رابطه سه مؤلفه تولید، قدرت و نظم جهانی پرداخته و تغییرات قدرت در دوران پساجنگ سرد را که در نهایت به نابودی نظم تک‌قطبی و تضعیف هژمونی آمریکایی می‌انجامد، تشریح نموده است.

۳ The Post-American World؛ فرید زکریا در کتاب جهان پسا‌آمریکایی به افزایش قدرت کشورهای رقیب آمریکا نظیر چین، روسیه و برزیل اشاره می‌کند که قدرت بلامنازع آمریکا را به چالش کشیده‌اند. از نگاه زکریا، افول سیاسی مهم‌ترین چالش کنونی هژمونی آمریکا محسوب می‌شود.

افول موریانه‌وار^۱، سقوط مهندسی‌شده آمریکا^۲ و پایان نفوذ آمریکا^۳ همگی بر تغییر ساختار توزیع قدرت دلالت دارند که توان هژمونیک ایالات متحده را فرو کاسته و آن را غیرقابل بازگشت ساخته است. در این میان، اندیشمندان در رویکرد افول‌باوری هر یک به بخشی از تنزل شاخص‌های قدرت ایالات متحده پرداخته‌اند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۴-۱- افول آمریکا با تضعیف قدرت اقتصادی

این رویکرد، افول اقتصادی را از سه جنبه مورد مذاقه قرار می‌دهد:

۱. افول اقتصاد آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای دارای بازار آزاد به‌ویژه ژاپن و اروپا؛
۲. تأثیر افول اقتصاد بر تضعیف دیگر ابعاد قدرت ملی آمریکا؛
۳. نقش هزینه‌کردهای نظامی در افول اقتصادی آمریکا (هانتینگتون، ۶۳).

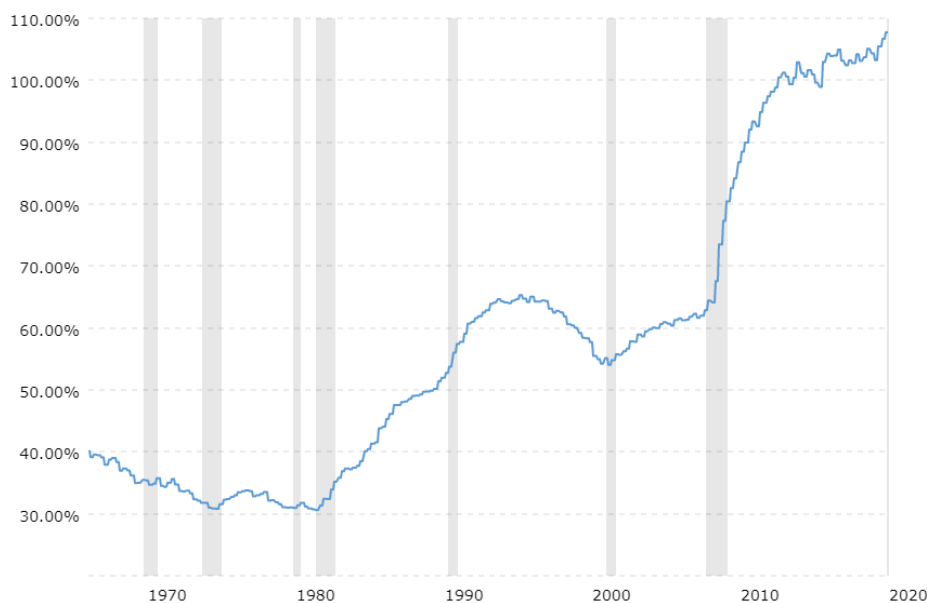
ایالات متحده به دنبال آن بود تا پس از جنگ جهانی دوم و با همراهی شرکای خود در غرب اروپا، ساختار کینزی را در عرصه اقتصاد بین‌الملل حاکم و به تصمیم‌سازی در این چارچوب پردازد. از این جهت، تضعیف این ساختار و بحران‌های مالی پیاپی در شرق آسیا، آمریکای لاتین و غرب، مشروعیت‌زدایی از قدرت جهانی آمریکا و جایگزینی دیدگاه‌های اقتصادی نئو کینزی، پست کینزی، رادیکال را به دنبال داشت، به گونه‌ای که مردم جهان مولدترین و مدرن‌ترین اقتصاد جهان را اکنون بی‌ثبات‌ترین اقتصاد آن می‌بینند (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۵۲). آمریکا اکنون به واسطه کسری تجاری و بودجه از بزرگ‌ترین طلبکار جهان به بزرگ‌ترین بدهکار دنیا تبدیل شده است. پل‌کندی با اشاره به کاهش سهم کل تولید ناخالص ملی ایالات متحده از بازدهی تولید جهانی، بر این باور است که گرچه کاهش سهم این کشور از تولید ناخالص جهانی پس از ۱۹۴۵ امری طبیعی بود ولی سرعت

۱ Termite decline؛ کریستوفر لین نظریه افول موریانه‌وار را در مقاله‌ای با عنوان «این بار واقعی است: پایان تک‌قطبی و پکس آمریکانا» مطرح کرده است. بر اساس این نظریه و همزمان با افول هژمونی آمریکا، تغییر نظم جهانی آغاز گردیده و قدرت در حال انتقال از غرب به شرق جهان است.

۲ America's Engineered Decline؛ ویلیام نورمن گریچ در کتابی با عنوان افول مهندسی‌شده آمریکا به تحولات داخلی این کشور نظیر شاخص‌های سیاسی و اجتماعی می‌پردازد و افول ایالات متحده را از این منظر به بحث می‌گذارد.

۳ The End of Influence؛ کوهن نظریه خود را در کتابی با عنوان پایان نفوذ تبیین کرده و افول اقتصادی آمریکا را مقدمه تضعیف هژمونی این کشور می‌داند. بنابراین، نظریه مذکور افول هژمونی اقتصادی آمریکا را در نظم موجود به خوبی تشریح کرده است.

آن اخیراً رو به فزونی گذاشته است. اداره بودجه کنگره همچنین نگران است میزان بدهی دولت فدرال آمریکا در سال ۲۰۲۳ به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشور برسد.

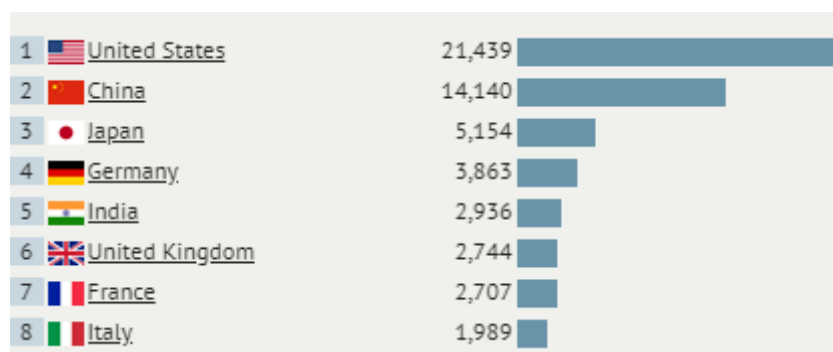


شکل ۲. روند افزایش بدهی دولت فدرال ۱۹۷۰-۲۰۲۰، منبع: (Macrotrends, 2020)

در این میان، نهادهای ساختار برتون وودز چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برآمده از هژمونی آمریکا گرایش زیادی به برداشت افراطی از رویکرد بازارگرا دارند و مشاوره‌های نادرست، تبدیل شدن به ابزار فشار سیاسی آمریکا، تصمیم‌گیری بر مبنای مشارکت مالی اعضاء و بحران‌های اقتصادی آن‌ها را در معرض نقدهای شدید قرار داده است (دینی ترکمانی، ۱۳۹۱: ۲۰۶) و مشروعیت اجماع واشینگتنی را خدشه‌دار کرده است. امروزه دولت‌ها هرچه بیشتر با فاصله گرفتن از اقتصاد کینزی، سیاست‌های مداخله‌گرایانه‌تری در عرصه اقتصادی اتخاذ می‌کنند که در تضاد با نظم اقتصادی مطلوب آمریکا است.

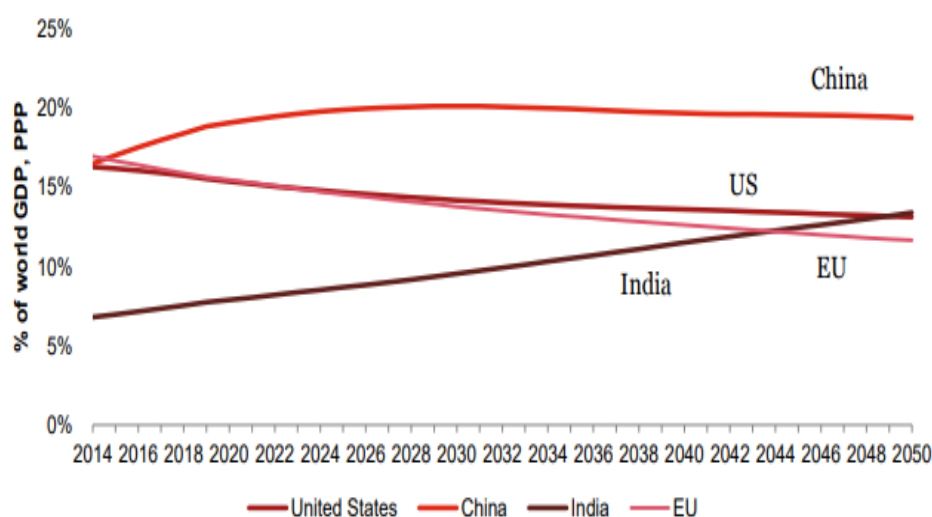
یکی دیگر از مؤلفه‌های قدرت اقتصادی کشورها، تولید ناخالص داخلی است. بر اساس آمار بانک جهانی، تولید ناخالص داخلی سه اقتصاد بزرگ جهان سال ۲۰۱۹، آمریکا ۲۱/۳۷۴، اتحادیه اروپا ۱۵/۵ و چین ۱۴/۳۴۲ تریلیون دلار بوده است. در صورتی که اروپا را یک کل واحد به حساب نیاوریم، با صعود چین به رتبه دوم، ژاپن با ۵/۰۸۱ تریلیون دلار سومین اقتصاد بزرگ جهان لقب خواهد گرفت و

آلمان، هند، انگلستان، فرانسه و ایتالیا در رتبه‌های بعدی قرار خواهند گرفت (بانک جهانی، ۲۰۲۰). چین در این سال، نسبت به دو قطب اقتصادی دیگر، رشد اقتصادی بیشتری را تجربه کرده است.



شکل ۳. رتبه‌بندی کشورها بر اساس ارزش تولید ناخالص داخلی ۲۰۱۹، منبع: (Knoema, 2020)

برآوردها حکایت از آن دارد که تولید ناخالص داخلی اقتصادهای مهم در دهه‌های ۲۰۳۰-۲۰۵۰ تغییر اساسی خواهد کرد و چین، اتحادیه اروپا، آمریکا و هند چهار اقتصاد بزرگ جهان برحسب معیار تولید ناخالص داخلی خواهند بود. جمعیت انبوه چین و هند، رکن مهمی در تبدیل شدن آن‌ها به مراکز اقتصادی جهانی ایفا می‌کند و تحقق این رشد اقتصادی به معنای خیزش مجدد اقتصادهای غیراروپایی-آمریکایی به‌ویژه در شرق است (دینی ترکمانی، ۲۰۳-۲۰۱).



شکل ۴. پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی چهار اقتصاد برتر جهان تا سال ۲۰۵۰، منبع: (هاکسورث و چان، ۲۰۱۵: ۱۱)

آلفرد مک کوی هم با توجه به برآوردهای اقتصادی فوق، مرگ ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت جهانی را به علت نظامی‌گری سریع‌تر از حد انتظار می‌داند. به اعتقاد وی، سال مرگ و پایان این ابرقدرت در ۲۰۴۰ یا ۲۰۵۰ خواهد بود ولی مرگ واقع‌گرایانه آن تا سال ۲۰۵۰ کامل می‌شود و شاهد جابجایی قدرت اقتصادی از غرب به شرق خواهیم بود؛ بنابراین، داده‌های اقتصادی، آموزشی و نظامی روند منفی قدرت جهانی آمریکا را نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۲۰ به سرعت متراکم و احتمالاً پس از ۲۰۳۰ به وضعیتی بحرانی تبدیل می‌شود (دهشیری، ۱۳۹۷: ۵۲ به نقل از مک کوی، ۲۰۱۰: ۵۲). از نظر والرشترین هم از زمان جنگ ویتنام تا ۱۱ سپتامبر از رشد توسعه اقتصادی آمریکا کاسته شده و این کشور با از دست دادن برتری ایدئولوژیک خویش، تنها از برتری نظامی برخوردار است.

کاهش نقش دلار در نظام پولی بین‌الملل، وجه دیگری از تضعیف توان اقتصادی آمریکا را تشکیل می‌دهد. ایالات متحده با اتکا به رواج دلار در مبادلات بین‌المللی به‌عنوان مهم‌ترین وسیله پرداخت، توانسته است کسری بودجه خود را با انتشار گسترده آن جبران و از بحران‌های مالی همچون فروپاشی برتون وودز رهایی یابد. با این حال، رشد اقتصادی کشورهای اروپایی و انتشار یورو در سال ۱۹۹۹ میلادی، گام نخست تضعیف تدریجی به حساب می‌آید. پس از این تاریخ، بسیاری از کشورها، نفت خود را با ارزی به غیر از دلار قیمت‌گذاری و به فروش می‌رسانند که تحولی مهم در تضعیف رابطه نفت و دلار است. علت را باید در بازار مالی نیرومند یورو و حجم نقدینگی قابل توجه آن جستجو کرد که به آلترناتیوی برای موقعیت انحصاری دلار تبدیل شده است. این امر، موقعیت دلار به‌عنوان ارز بین‌المللی و ارز ذخیره جهانی را به خطر انداخته و پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که استمرار آن، کاهش ۲۰ تا ۴۰ درصدی ارزش دلار را در پی خواهد داشت (سیف، ۱۳۸۹: ۶۲-۵۹ و ۷۰). موافقت‌نامه‌های دو و چندجانبه برای تبادلات تجاری با پول ملی به‌ویژه میان کشورهای شرقی و ایجاد سیستم مستقل نقل و انتقال مالی در برابر سوئیت جلوه دیگری از افول جایگاه دلار در عرصه اقتصاد بین‌الملل و افزایش نگرانی‌ها در باب خطر سقوط و تبدیل گسترده آن است.

۴-۲- تضعیف توان اتحاد و ائتلاف‌سازی

یکی از ویژگی‌های هژمون، نظم‌بخشی به نظام بین‌الملل در مسیر مصلحت عمومی و در حقیقت ترسیم قواعد بازی و هنجارها و رژیم‌ها با اتکا به قدرت برتر خود است. دولت غالب می‌تواند با اتحادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، این مهم را در چارچوب معاهدات و نهادهای فراملی دنبال کند. آمریکا هم پس از جنگ دوم جهانی بدین امر همت گماشت. برتری اقتصادی آمریکا موجب شد تا

این کشور با اقداماتی چون طرح مارشال اقدام به بازسازی اروپای غربی و گسترش دایره هژمونی خود در این منطقه کند. با این حال، تضعیف اقتصاد آمریکا در سال‌های اخیر نقش آفرینی فراملی ایالات متحده طی سال‌های اخیر تحت تأثیر قرار داده است.

مجموعه رخدادهای بین‌المللی در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی و پس از آن، حکایت از تضعیف قدرت آمریکا در ایجاد «اجماع بین‌المللی»^۱ دارد. آمریکا برای ایجاد ترس در ذهن جهانیان و نشان دادن تحکیم قدرت خود که بی‌نیاز از سایر دولت‌ها از جمله بریتانیا است، به عراق حمله کرد ولی این سیاست، بیانگر ضعف توان اتحادسازی آمریکا بود (والرشتاین، ۱۳۹۳: ۱۱). در نقطه مقابل با این رویکرد یک‌جانبه بوش، اوباما گرچه در مسیر احیای اتحاد فرا‌آتلانتیک همت گماشت ولی عدم مداخله آمریکا در بسیاری از تحولات بین‌المللی به‌ویژه ناکامی در سرنگونی اسد در سوریه که ویژگی لازم برای دولت غالب است، حکایت از تداوم روند افول آمریکا داشت. خروج دولت ترامپ از بسیاری از سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی همچون شورای حقوق بشر و یونسکو، یک‌جانبه‌گرایی نسبت به برجام، گسترش شکاف با اروپا و تضعیف اتحاد فرا‌آتلانتیکی، رهبری آمریکا در ائتلاف‌های فراملی را دچار خدشه کرده است. پیوستن هند به سازمان شانگهای و افزایش قدرت این سازمان در عرصه بین‌المللی از تلاش رقبا به‌ویژه چین برای گسترش نفوذ خود در سازمان‌های فراملی دارد.

۴-۳- تضعیف قدرت نرم آمریکا در نظام بین‌الملل

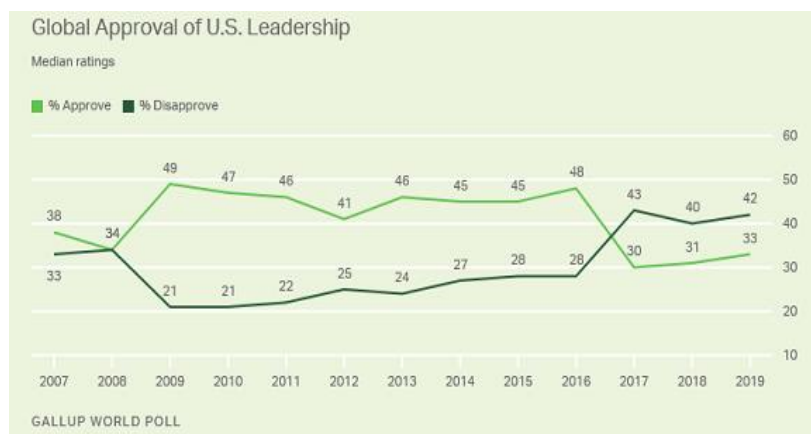
از وجوه تمایز سلطه و هژمونی از نگاه گرامشی آن است که در سلطه، اعمال قدرت بدون رضایت بر افراد تحت حکومت صورت می‌گیرد در حالی که هژمونی، نوعی رهبری فکری و اخلاقی است و اصول اخلاقی را برای توجیه کاربرد زور مطرح می‌کند. قدرت هژمون سعی دارد ارزش‌های فرهنگی، اخلاقی و سیاسی خود را به هنجار متعارف و جهان‌بینی خود را به عنوان «عقل متعارف»^۲ مطرح کند (دوتکویز و دیگران، ۳۹-۳۸). رویکردهای درون‌گرایانه، منفعت‌محور و مرکانتلیستی، نظامی‌گرایانه و انحصار‌گرایانه به‌عنوان عوامل درون‌زا و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه، مداخله‌جویانه، رشد‌تغییرات نامتقارن بازیگران غیردولتی، برآمدن بازیگران نوظهور شرقی و امکان شکل‌گیری نظام «دو-چندقطبی» در زمره عوامل برون‌زای افول قدرت نرم آمریکا هستند (دهشیری، ۳۵). روند صعودی این عوامل با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی‌های ناموفق به خاورمیانه، موج آمریکاستیزی در خاورمیانه و

1 International Consensus

2 Common Sense

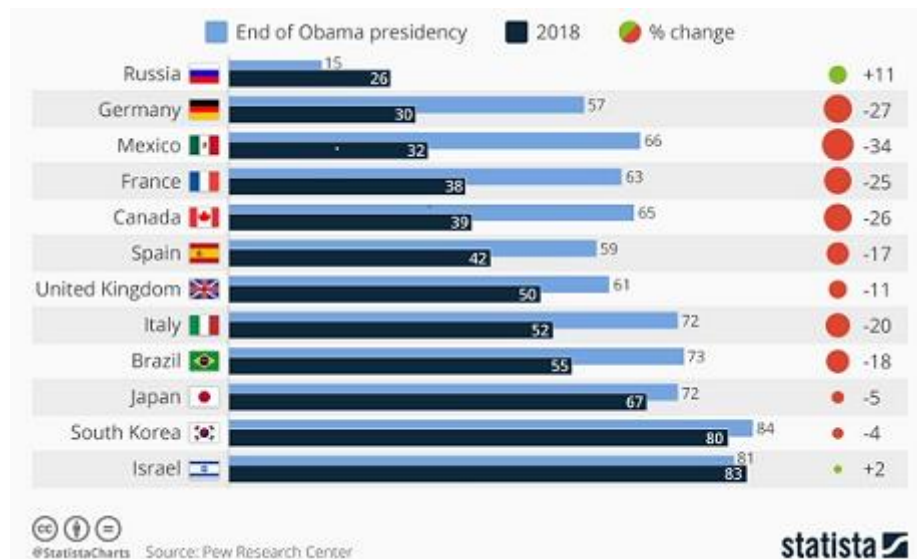
تداوم بحران اقتصادی تشدید شده است. تظاهرات ضدجنگ علیه نظامی‌گری آمریکا به‌مثابه کنش فراگیر اجتماعی به لکه‌دار شدن اعتبار دموکراتیک آمریکا منجر شده است.

از نگاه جوزف نای، شعار «اول آمریکا»ی ترامپ که بر سیاستی انزواگرایانه و یک‌جانبه‌گرایانه استوار بود، اصلی‌ترین علت افول قدرت نرم ایالات متحده طی دوران ریاست‌جمهوری وی است. راه‌اندازی جنگ تجاری با چین، اتحادیه اروپا و حتی کانادا، خروج از توافقنامه‌های بین‌المللی نظیر شورای حقوق بشر ملل متحد، معاهده پاریس، توافقنامه مشارکت ترانس-پاسیفیک^۱، یونسکو و عدم پایبندی به تعهدات بین‌المللی همچون برجام از عوامل اصلی فرسوده شدن قدرت نرم آمریکا به حساب می‌آیند (نای، ۲۰۱۸). رشد ملی‌گرایی، افزایش اختلافات داخلی سیاسی، افزایش میزان اعتبارات نظامی و اقتصادی نسبت به توانایی‌های نرم همچون فرهنگ و دیپلماسی، فشار بر متحدان و سایر بازیگران دولتی و نژادپرستی قومی و دینی نظیر قانون ممنوعیت ورود مسلمانان به آمریکا نقش مهمی در خدشه‌دار شدن تصویر ذهنی آمریکا و سبک زندگی آمریکایی مبتنی بر ارزش‌های لیبرال نزد جهانیان داشته‌اند (دهشیری، ۳۸). نتایج نظرسنجی مؤسسه گالوپ در سال ۲۰۱۸ که در ۱۳۴ کشور جهان انجام شد، حکایت از آن دارد که کمتر از ۳۰ درصد مردم نگاه مثبتی به آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری داشتند و این رقم تا ۲۰ درصد نسبت به دوران ریاست‌جمهوری اوباما کاهش داشته است. حمایت از رهبری آمریکا که در سال ۲۰۰۹ به ۴۹ درصد رسیده بود، یک سال پس از روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۷ به کمتر از ۳۰ درصد رسیده است (ری، ۲۰۲۰).



شکل ۵. میزان پشتیبانی جهانی از رهبری آمریکا در بازه زمانی ۲۰۰۷-۲۰۱۹، منبع: (Ray, 2020)

امروزه با بروز تغییرات در سیستم حکومت‌های جهان و به وجود آمدن آگاهی نسبی در برخی از مناطق ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک از منظر آمریکا، قدرت نرم آمریکا با موانع جدی برای نفوذ در افکار عمومی روبرو شده است. دگرگونی در ساختار سیاسی حکومت‌ها و ایجاد ناامنی در فضای عمومی، تصویری مداخله‌گر و نه چهره‌ای بشردوستانه و حق‌مدار از آمریکا در اذهان، ساخته است. رویکرد منفی به سیاست‌های فراملی آمریکا در کنار تضعیف نفوذ دیپلماسی عمومی آن در افکار عمومی دیگر کشورها، سبب کاهش اعتماد و پدید آمدن انزجار بین‌المللی به ایالات متحده و سیاست‌ها و رهبران این کشور در میان ملت‌ها و گسترش روحیه آمریکاستیزی گشته است (بارون، ۲۰۲۰).



شکل ۶. افول جایگاه آمریکا نزد مردم سایر کشورها در سال ۲۰۱۸ نسبت به پایان دوره اوباما، منبع: (McCarthy, 2018)

نکته مهمی که در این زمینه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که شاخص‌های مؤثر در افول هر کشور از جمله آمریکا دارای تأثیر متقابل هستند و کاهش قدرت اقتصادی آمریکا، از جاذبه بین‌المللی این کشور خواهد کاست و کاهش قدرت نرم آن را در پی دارد. از سوی دیگر، بحران اقتصادی آمریکا و ناکارآمدی نهادهای برآمده از برتون و وودز، کاهش مشروعیت الگوی مطلوب حکمرانی غربی و لیبرال دموکراسی را به دنبال دارد. در نتیجه، زیربنای قدرت نظامی آمریکا یعنی قدرت

اقتصادی آمریکا طی دو دهه اخیر دچار افول شده است و ضعف نظامی ایالات متحده موجب گسترش چالش‌های ژئوپولیتیک این کشور خواهد شد.



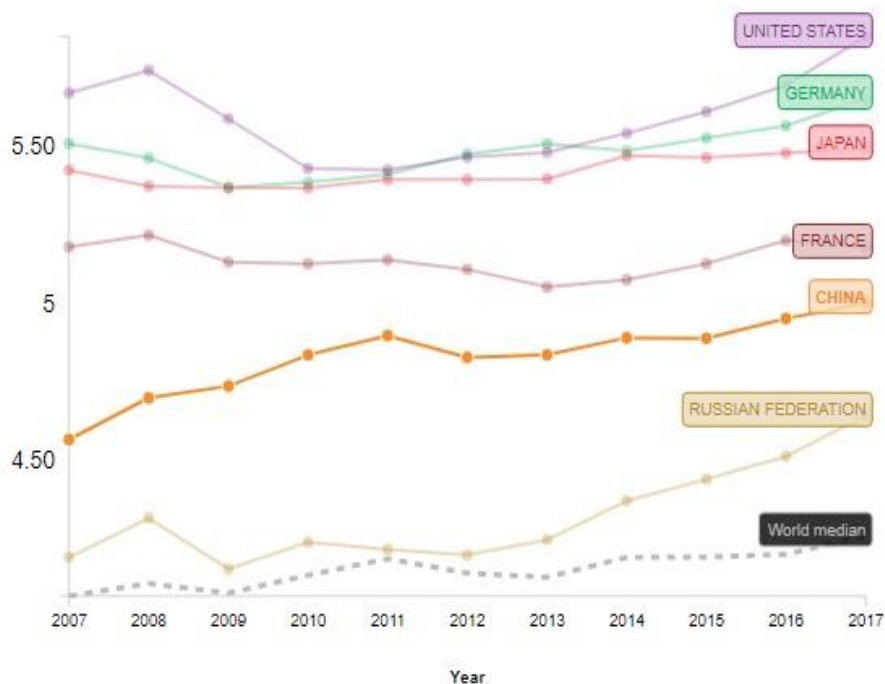
شکل ۷. ارتباط متقابل عناصر افول هژمونی آمریکا

از سوی دیگر، اندیشمندان در کنار چالش‌های اقتصادی، برخی شاخص‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی همچون لابی‌گری در فرآیند تصمیم‌گیری، شکاف سیاسی، جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی مانند جنبش سیاهان، چهاردرصدی و وال‌استریت، بی‌اعتمادی به نخبگان سیاسی، معضلات خانوادگی، افزایش بی‌خانمانی، گسترش خشونت خانگی و خشونت علیه زنان، مشکلات آموزشی، عدم شمولیت فراگیر بیمه درمان، نبود ثبات شغلی، بحران مهاجران غیرقانونی را دیگر شاخص‌هایی می‌دانند که حداقل در اثبات «افول نسبی» آمریکا قابل استناد هستند.

۵- رویکرد بازسازی

این نگاه فکری، واکنشی به دیدگاه افول‌باوری در ادبیات اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. متفکرانی چون هانتینگتون -پیش از جنگ سرد- و برژینسکی گرچه بر افول برخی شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی آمریکا مهر تأیید می‌زنند ولی این روند کاهشی را موقت و محدود به ابعادی مشخص می‌دانند. از نگاه آن‌ها، موج‌های افول‌باوری از میانه دهه ۱۹۵۰ امواج کاذبی هستند که در اواخر عمر دولت‌ها در آمریکا رواج می‌یابند. علاوه بر آن، بعضی طرفداران این رویکرد مانند

دنیل بل معتقدند حتی افول تعدادی از شاخص‌های اقتصادی ایالات متحده همچون تولیدات صنعتی نه نشانه ضعف و افول آن بلکه دال بر حرکت از جامعه صنعتی به جامعه پسا صنعتی و پیشگامی آمریکا در این عرصه است که تا سال ۲۰۲۰ به توسعه کامل خواهد رسید (گیسون، ۱۹۹۳: ۱۴۸) و توان رقابت‌پذیری اقتصاد آمریکا را افزایش خواهد داد.



شکل ۸. قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد آمریکا نسبت به رقیب در فاصله ۲۰۰۷-۲۰۱۷

منبع: (The World Bank, Global Competitiveness Index)

این رویکرد، بر توان داخلی یک جامعه در بازسازی خودش تأکید دارد. پیش‌فرض این بینش نظری آن است که یک جامعه زمانی دچار افول می‌شود که شاهد یک نظام اداری بدون تحرک، انحصار، تمایز طبقاتی، نظام طبقاتی، انعطاف‌ناپذیری اجتماعی و عریض و طویل بودن سازمان اداری در آن کشور باشیم و تشدید این اوضاع، هرگونه نوآوری و تعادل را دشوار یا غیرممکن می‌سازد. حل این اشکال در گرو رقابت، تحرک، انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی و آزادی در جامعه است. از دیدگاه طرفداران بازسازی، احتمال افول قدرت آمریکا دقیقاً به دلیل ساختار متمایز و ویژه آن، بسیار کمتر از

دیگر قدرت‌های بزرگ است. آنان معتقدند که آزادی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وجه تمایز ایالات متحده است. سه عنصر رقابت، تحرک و مهاجرت منابع داخلی قدرت آمریکا و چندوجهی بودن قدرت ملی، قدرت نرم و جایگاه محوری در سیاست جهانی هم منابع بین‌المللی قدرت این کشور هستند. این دو دسته از منابع قدرت ملی، موتورهای بازسازی ایالات متحده به حساب می‌آیند (هانتینگتون، ۷۴-۷۲). در این میان، نکته حائز اهمیت این است که از منظر رویکرد بازسازی، نابرابری اجتماعی و اختلالات ساختاری در آمریکا را نمی‌توان پیامد افول ایالات متحده دانست بلکه باید آن را ویژگی ذاتی اشکال جدید رشد اقتصادی در چارچوب اقتصاد اطلاعات است که اعضای جامعه آگاهی فراگیری نسبت به مسائلی چون اختلاف طبقاتی پیدا می‌کنند. آن‌ها مشکلات آموزشی و فرهنگی آمریکا را هم نقاط ضعفی می‌دانند که با اتخاذ راهبردهای متناسب قابل اصلاح است (پراوز، ۱۹۹۲: ۴۵-۳۴).

از سوی دیگر، این رویکرد معتقد است تنها تحول مهم نظام بین‌الملل، ظهور قدرت‌های چین و هند است ولی این دولت‌ها راه طولانی برای صف‌آرایی مقابل آمریکا پیشرو دارند (ابطحی، ۱۳۸۷). سهم آمریکا از بازار جهانی در حال بهبود است و شاخص‌هایی چون دستمزد کارگران و استانداردهای بالای زندگی حکایت از این فاصله دور دارد. بازسازی گرایان تحولاتی همچون شکست ایدئولوژی رقیب یعنی مارکسیسم و اشاعه جهانی لیبرالیسم، فروپاشی شوروی و افزایش وابستگی به آمریکا، کاهش قدرت اقتصادی آلمان و ژاپن در دهه نود میلادی، لشکرکشی یک‌جانبه به خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر و سیاست خارجی یک‌جانبه بوش را شواهد حاکمیت هنجارها و قواعد سیاست ایالات متحده در عرصه بین‌الملل می‌دانند. در این نظم تک‌قطبی غرب به مرکزیت آمریکا با ایدئولوژی لیبرالیسم تنها منبع تأمین امنیت، پشتیبانی سیاسی و اقتصادی و مشروعیت نظام سیاسی تعریف می‌شود. این گروه مدعای خویش را با استناد به تجارب تاریخی توجیه و تمرکز خود را به تشریح موج‌های افول باوری، نقد آن‌ها و برتری نسبی آمریکا در عناصر قدرت ملی معطوف می‌کنند.

به اعتقاد این اندیشمندان، رشد باثبات اقتصادی، سلطه بر نهادها و هنجارهای بین‌المللی، پیشرفت علم و فناوری، قدرت بلامنازع نظامی، نفوذ سیاسی و قدرت نرم و جاذبه فرهنگی همچنان این کشور را بر اریکه قدرت جهانی نگه داشته است (ایکنبری، ۲۰۰۵: ۱۳۳). از آنجا که اقتصاد و شرکت‌های آمریکایی پس از جنگ جهانی بر جهان تسلط پیدا کردند، رواج افول باوری نه به سبب ضعف آمریکا بلکه ناشی از افزایش توان رقابت‌پذیری کشورهای صنعتی است. اقتصاد آمریکا همچنان در بسیاری

عرصه‌ها شامل بیوتکنولوژی، برنامه‌نویسی و فناوری فضایی دارای مزیت نسبی است. دلار آمریکا هم با نجات یافتن از بحران مالی سال ۲۰۰۸ نقش خویش را در عرصه پولی بین‌المللی حفظ کرده است؛ بنابراین، بحران‌های اقتصادی طی سالیان اخیر محدود به آمریکا نبوده بلکه با چالش‌های پولی و مالی رقبا، موقعیت هژمونیک ایالات متحده در عرصه اقتصاد بین‌الملل حفظ شده است.

جان مرشایمر با اشاره به ثروت و جمعیت به‌عنوان دو رکن بنیادین هژمونی، آمریکا را از این منظر برخوردار از مزیت نسبی می‌داند. این اندیشمند رئالیست تهاجمی، معتقد است رشد جمعیت آمریکا تا پنجاه سال آینده ادامه خواهد داشت و ایالات متحده با ۴۰۹ میلیون نفر (نسبت به ۲۸۵ میلیون سال ۲۰۰۰) رشد جمعیتی ۴۴ درصدی خواهد داشت، درحالی‌که رقبای بالقوه این کشور به‌ویژه ژاپن، آلمان و روسیه با رشد اندک یا حتی منفی روبرو هستند. چین تنها رقیب قدرتمند واشینگتن در این حوزه است که رشد جمعیتی ۹ درصد تا سال ۲۰۵۰ دارد (مرشایمر، ۲۰۰۴)، ولی از نگاه نای، چین با چالش‌های جدی نظیر رشد طبقه متوسط و دموکراسی‌خواهی آن، نگرانی‌های امنیتی هند و ژاپن از توسعه طلبی چین، نابرابری اقتصادی، فقر در روستاها و نژادپرستی قومی روبرو است. همچنین، بودجه و توان نظامی پکن هم فرسنگ‌ها با قدرت آمریکا فاصله دارد و فرهنگ نه‌چندان جذاب کنفوسیوس هم مانع از افزایش قدرت نرم چین است (نای، ۴-۳).

در همین راستا، هانتینگتون بنیان نگاه افول‌باوران را به چالش می‌کشد. طرفداران رویکرد افول معتقدند هزینه‌های نظامی ایالات متحده سبب شده تا سرمایه‌ای برای رشد اقتصادی باقی نماند و رکود اقتصادی پدید بیاید؛ بنابراین، ریشه افول را باید در امپریالیسم و نظامی‌گری جستجو کرد. به باور او، در آمریکا تقریباً اجماع همگانی وجود دارد که نباید بخش دفاعی را رها کرد و لذا با اختصاص بخشی از منابع در حوزه مصرف و نه با زدن از بودجه دفاعی، می‌بایست به گسترش سرمایه‌گذاری در کشور کمک کرد؛ بنابراین، مصرف‌گرایی و نه نظامی‌گری تهدیدی برای هژمونی آمریکا است که با اقداماتی چون اصلاح سازوکارهای مالیاتی می‌توان با آن مقابله و به تداوم هژمونی ایالات متحده اندیشید (هانتینگتون، ۷۱).

از جانب دیگر، لیبرال دموکراسی به‌عنوان مبنای ایدئولوژیک و عامل بسط هژمونی آمریکا از مشروعیت جهانی برخوردار است و به‌نوعی می‌توان آن را «نقطه پایانی تکامل ایدئولوژیک بشر» نامید. عدم کامیابی سایر ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سیاسی نظیر فاشیسم، لیبرال دموکراسی را به ساخت سیاسی در جهان تبدیل نموده و تداوم آن بقای هژمونی آمریکا را در پی دارد (فوکویاما، ۲۰۰۶: xi-xii).

بنابراین، طرفداران این رویکرد قائل به آن هستند آمریکا در تمامی منابع قدرت ملی از جمله اندازه جمعیت، توان نظامی، گسترده‌گی سرزمینی، منابع طبیعی، جذابیت ایدئولوژیک، ائتلاف‌های دیپلماتیک، مشروعیت فراملی گفتمان لیبرال و دستاوردهای آموزشی و فناورانه دارای مزیت نسبی است. یک کشور به تنهایی نمی‌تواند قدرت هژمونیک واشینگتن را در عرصه‌های مذکور به چالش بکشد. در مقابل، رقبای این کشور همچون اتحادیه اروپا با مشکلاتی نظیر بحران مهاجران، جدایی طلبی و نژادپرستی، روسیه با چالش دولت تمامیت‌خواه و رشد پایین جمعیت، اتحادیه اروپا با بحران مهاجران و جدایی طلبی، برزیل با نرخ پایین سرمایه‌گذاری ژاپن با بحران جمعیت و چین و هند با فساد سیستماتیک روبرو هستند.

نتیجه‌گیری

افول را می‌بایست فرآیند و نه پدیده‌ای تدریجی و کند دانست که نمایان گشتن نشانه‌های آن در مؤلفه‌های قدرت هژمون در فرآیندی میان‌مدت محقق خواهد شد. به همین جهت برخی معتقدند جابه‌جایی در ساختار توزیع قوای جهانی به حداقل چند دهه زمان نیاز دارد و کریستوفر لین از افول موریانه‌ای آمریکا سخن به میان آورده است. در واقع، تحول و انتقال قدرت در نظام بین‌الملل وابسته به تضعیف نسبی شاخصه‌های قدرت هژمون و رشد دیگر کشورها یا به تعبیر زکریا «خیزش سایرین»^۱ بوده و جزء ماهیت ساختار نظام بین‌الملل است. زکریا معتقد است جهان ظرف پانصد سال گذشته شاهد سه جابه‌جایی ساختاری در قدرت بوده که حیات بین‌المللی و سیاست، اقتصاد و فرهنگ آن را دگرگون کرده است. نخستین جابه‌جایی پیدایش غرب، مدرنیته، رشد آن در قرن پانزدهم و متعاقب آن انقلاب صنعتی و کشاورزی بود. دومین تحول خیزش جهان غرب و ظهور آمریکا در اواخر قرن نوزدهم به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت صنعتی و دولت هژمون بود. سومین دوره جابه‌جایی قدرت هم در عصر مدرن با «خیزش دیگران» به‌ویژه در آسیا در رأس آن‌ها هند و چین در حال وقوع است (زکریا، ۱-۳). این مهم بیانگر بازگشت آسیا به صحنه سیاست جهانی است. آسیا که در سال ۱۷۵۰ نیمی از جمعیت و بازدهی اقتصاد جهانی را در اختیار داشت، پس از انقلاب صنعتی و رشد اروپا و آمریکا دچار افول شد و سهم آن به یک‌پنجم کاهش پیدا کرد. تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند آسیا تا سال ۲۰۵۰ این سهم تاریخی خود را مجدد به دست آورد (نای، ۲). از این رو است که زکریا جهان را در

حال حرکت از قرن آمریکایی به قرن پسا‌آمریکایی و نه ضد‌آمریکایی می‌داند که در آن آمریکا رهبری سیاسی و اقتصادی خود را از دست خواهد داد و سلطه فرهنگی ایالات متحده کاهش می‌یابد. بر این اساس، اگرچه آمریکا با توجه به هزینه‌های نظامی، مشروعیت نسبی لیبرالیسم، دموکراسی و حقوق بشر در عرصه جهانی و فاصله قدرت اقتصادی آن با رقبای آسیایی و اروپایی احتمالاً بتواند هژمونی سیاسی و نظامی خویش را طی دهه‌های آتی حفظ کند ولی چرخه صعود و افول قدرت‌ها و تضعیف شاخص‌های اقتصادی و توان ائتلاف‌سازی این کشور، افول ایالات متحده طی دهه‌های آتی را تسریع نموده است. در این شرایط، آمریکا به احتمال زیاد از ابزار نظامی و گزینه جنگ تمام‌عیار جهت تداوم قدرت هژمونیک خود بهره نمی‌گیرد بلکه راهبرد خود را از یک سو بر تصویرسازی آرمانی از لیبرالیسم و ارائه چهره دموکراسی طلب از ایالات متحده و از جانب دیگر بر احیای نظم بین‌المللی لیبرال و تلاش برای هضم چین در آن معطوف خواهد کرد. با این وجود، نشانه‌ها و شاخص‌های افول قدرت آمریکا نشان می‌دهد که این راهبرد نیز نخواهد توانست مانعی برای آغاز قرن اقیانوس آرام^۱ به جای قرن آمریکایی باشد.

منابع

فارسی

- ابطحی، احسان (۱۳۸۷)، «قدرت بی‌رقیب آمریکا (گفتگو با دکتر احمد نقیب‌زاده)»، مجله شهروند، شماره ۶۸.
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۱)، «چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل: رویکرد آینده‌پژوهی»، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، سال ۲۰، شماره ۶۱، صص ۲۱۶-۱۹۳.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۷)، «افول قدرت نرم آمریکا؛ دلایل و پیامدها»، دوفصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال ۸، شماره ۱۹، صص ۶۸-۳۵.
- سیف، الله‌مراد (۱۳۸۹)، «برآورد راهبردی قدرت اقتصادی آمریکا»، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۳، شماره ۸، صص ۷۵-۴۷.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، سال اول، شماره ۳، صص ۲۷-۱.
- کولایی، الهه و نیک‌نام، رضا (۱۳۹۳)، «چالش راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۳، شماره ۱۱، صص ۱۸۲-۱۶۱.
- قلی‌زاده، عبدالحمید و شفیعی، نوذر (۱۳۹۱)، «نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، شماره ۴، صص ۱۶۸-۱۳۷.

والرشتاین، امانوئل (۱۳۹۳)، سخنرانی علمی «موقعیت ژئوپلیتیک ایالات متحده از ۱۹۴۵: از هژمونی تا افول غیرقابل بازگشت»، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

لاتین

- Baron, K. (2020). Nobody Wants America to Rule the World. Defense One, Retrieved from <https://bit.ly/3BGVHQq>
- Clark, I. (2011). China and the United States: a succession of hegemonies?, *International Affairs*, Volume 87, Issue 1, pp. 13-28.
- Cooley, A & Nexon, D.H. (2020). How Hegemony Ends; The Unraveling of American Power. *Foreign Affairs Magazine*, July/August 2020, Retrieved from <https://fam.ag/3lhkAdY>
- Dutkiewicz, P. & Casier, T. & Scholte, J.A. (2020). *Hegemony and World Order: Reimagining Power in Global Politics*. New York: Routledge
- Fukuyama, F. (2006). *The End of History and the Last Man*. New York: Free Press.
- Gibson, D.E. (1993). Post-Industrialism: Prosperity or Decline? *Sociological Focus*, 26:2, 147-163.
- Gramsci, A. (1999). *Selections from the Prison Notebooks*. Edited and translated by Quentin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, London: The Electric Book Company.
- Hawthornthwaite, J. & Chan, D. (2015). The World in 2050; Will the shift in global economic power continue? PWC, Retrieved from <https://pwc.to/3hwB1kC>
- Huntington, S.P. (1989). The United States: Decline or renewal?, *The Adelphi Papers*, 29:235, 63-80. DOI: 10.1080/05679328908448866
- Ikenberry, G.J. (2005). Power and liberal order: America's postwar world order in transition. *International Relations of the Asia-Pacific*, Volume 5, No. 2, 133-152.
- Kennedy, P. (1989). *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*. London: Vintage.
- Knoema (2020). World GDP Ranking 2019. Retrieved from <https://bit.ly/31rPXL1>
- Kwon, R. (2011). Hegemonies in the World-System: An Empirical Assessment of Hegemonic Sequences from the 16th to 20th Century. *Sociological Perspectives*, Vol. 54, Issue 4, pp. 593-617.
- Layne, C. (2012). This Time It's Real: The End of Unipolarity and the "Pax Americana". *International Studies Quarterly*, Vol. 56, No.1, 203-213.
- Macrotrends (2020). Debt to GDP Ratio Historical Chart. Retrieved from <https://bit.ly/3hAobSl>
- Mearsheimer, J. (2004). Why will U.S. power continue into the 21st century. speech at the University of Chicago's 2004 commencement, *The Globalist*, Retrieved from <https://bit.ly/31sOAvz>.
- Mansbach, R.W & Rafferty, K.L (2008). *Introduction to Global Politics*. Routledge: New York.
- McCarthy, N. (2018). U.S. Suffers Decline In International Image. Statista, Retrieved from <https://bit.ly/3hurJFs>
- Modelski, G. (1978). The Long Cycle of Global Politics and the Nation-State. *Comparative Studies in Society and History*, Vol. 20, No. 2, pp. 214-235.
- Modelski, G. (1987). *Long Cycles in World Politics*. London: Palgrave Macmillan
- Modelski, G. (2012). Long Cycles and International Regimes. *E-International Relations*, Retrieved from: <https://www.e-ir.info/2012/10/15/long-cycles-and-international-regimes/>
- Nye, J. (2010). The Future of American Power: Dominance and Decline in Perspective. *Foreign Affairs Magazine*, November/December 2010, Retrieved from <https://fam.ag/34y9njs>
- Nye, S.J. (2018). Donald Trump and the decline of US soft power. *The Strategist*, February 12, 2018, Retrieved from <https://bit.ly/3jKR2Xp>
- Prowse, M. (1992). Is America in Decline?, *Harvard Business Review*, July-August 1992, Retrieved from <https://hbr.org/1992/07/is-america-in-decline>

- Ray, J. (2020). U.S. Leadership Remains Unpopular Worldwide. Gallup, Retrieved from <https://bit.ly/32igf1q>
- Schmidt, B.C. (2019). The debate on American hegemony. Dialogue of Civilizations Research Institute, 1-9, Retrieved from <https://bit.ly/3lrsIJg>
- The World Bank (2020). Gross domestic product 2019. 1 July 2020, Retrieved from <https://databank.worldbank.org/data/download/GDP.pdf>
- Thompson, W.R. & Modelski, G. (1994). Long cycle critiques and deja vu all over again: A rejoinder to Houweling and Siccama. *International Interactions*, 20:3, 209-222.
- Zakaria, F. (2008). *The Post-American World*. New York: W. W. Norton & Company.
- Zakaria, F (2019). The Self-Destruction of American Power. *Foreign Affairs Magazine*, July/August 2019, Retrieved from <https://fam.ag/3hovb4y>



A An Investigation of Decline and Reconstruction Dialectic of American Hegemony

Mohammad Amin Hazrati

Mehdi Javdani Moghaddam

ABSTRACT

Hegemony has been the most important concept to American power in the international system since the end of the Cold War. Pro-decline approach who criticize continuity hegemonic power of the United States in world politics, are emphasizing on issues such as the weakening of US hegemonic components, the logic of the rise and fall of great powers, and other fundamental domestic economic and social problems. They believe that the world is now going through a period of superpower decline and we must speak of a post-hegemonic era. On the other hand, the proponents of reconstruction approach, relying on the stark difference between US economic, military and technological power with other major powers, US special capacity to restore its power and experiencing diverse cycles of decline and reconstruction in the history of US hegemony, believe the current situation reveals the continuity of the American age in the international system. The article attempts to examine the arguments of decline and reconstruction approaches and perspective of American era, focusing on the question of what is the influence of weakening US hard and soft power on the prospect of decline or revival of the components of US power. The hypothesis of this research, which has been tested descriptively-analytically, shows that despite the experience of cycles of decline and reconstruction in the history of American hegemony in the international system and the views of thinkers such as Huntington, the United States has no ability to rebuild its hegemony and has entered an irreversible decline.

KeyWords: *Decline, Reconstruction, Hegemon, United States of America*